



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگوس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ – نمابر: ۸۸۶۷۷۴۶۹
توزیع: شرکت ناوآران جهان رسانه ایرسا – تلفن: ۸۸۸۲۳۲۹۰
امور فنی، آتلیه و لیتوگرافی: روزنامه شرق
چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹۹ در ۷ – ۶۶۸۲۳۲۴۶



جنگ در لابه‌لای خاطرات
تنها ایثار نبود
حمیدرضا جلابی‌پور



فکر می‌کنم تا ۴۰، ۳۰ سال دیگر نمی‌شود درباره جنگ به طور شفاف بحث کرد. دلپیش هم خیلی روشن است. به این دلیل که بچه‌های جنگ زنده‌اند و نظرات و احساسات گوناگون دارند لذا واکنش نشان می‌دهند. عده‌ای هم میراث جنگ را در انحصار خود درآورده‌اند و از آن تفسیر خاص می‌دهند و چنان برخورد می‌کنند که کسی جرأت نمی‌کند نظری متفاوت بدهد و بحث کند. مردم ایران هشت سال تجربه بزرگی داشته و این تجربه تمام سپهرهای زندگی مردم و سراسر کشور را در بر گرفته. اگر صاحب‌نظران مستقل نتوانند در مورد این تجربه و ابعاد مثبت و منفی‌اش حرف بزنند و درس بگیرند، و صرفاً عده‌ای مبلغ اصلی‌اش بشوند باعث نگرانی است. من در این فرصت بیشتر در چارچوب تجربه‌های شخصی خود چند خاطره را بر عرض می‌کنم. خاطره اول: وقتی که جنگ آغاز شد من ۲۱ سالم بود. ساکن خیابان شهباز تهران بودم و یاقوت ما مسجد «لزاده» بود. ما در مدرسه‌های مذهبی مثل مدرسه علوی درس خوانده بودیم. – است جنگ که شد اغلب جوان‌ها تحت تأثیر جنگ بودند و با علاقه به جبهه می‌رفتند. همه می‌رفتند ولی یک قشر مذهبی مومن حتی نمازשב‌خوان بود که زیاد کاری به جنگ نداشتند و دنبال جنگ هم نمی‌آمدند. بخشی از آنها بچه‌های حجتیه بودند. در مدرسه با بعضی از آنها هم‌کلاسی بودیم. برادرهای من هم به مدرسه علوی و دانشکده فنی تهران می‌رفتند، هر سه شهید شدند. برادر بزرگم محمدرضا جلابی‌پور را که سپاهی بود ترور کردند. برادر کوچکم هم آن موقع که دانشگاه تعطیل شده بود به حوزه علمیه رفت. از همان جا به جبهه رفت و در عملیات بیت‌المقدس شهید شد. وقتی جنازه‌اش را آوردند یک تکه پلاستیکی و یک تکه گوشت بود. برادر بعدی حسین جلابی‌پور سال چهارم دانشکده فنی بود. در کربلای چهار شهید شد. برادرهایم که شهید شدند و خود به کردستان می‌رفتم و مسؤولیت داشتم، هر وقت من را می‌دیدند می‌گفتند تو خلی هستی، ول کن این کارها را. آنها حساب خودشان را جدا می‌کردند. البته تعدادی از آنها بعدها وارد دفاع شدند. نکته‌ای که برای من خیلی جالب است این است که همان تیپ بچه‌ها که آن موقع به دلایل شرعی می‌گفتند این حرکت‌ها درست نیست و امام زمان تأیید نمی‌کند، اکنون خود را طرفداران اسلام ناب و ولایت فقیه می‌دانند. پادم هست که حتی در ختم برادر سوم آنها می‌گفتند که تو دیگر نرو، ول کن. می‌گفتند شماها خُل هستید، خاطره دوم که در تبلیغات رسمی جنگ حرفش را نمی‌زنند راجع به قشری از شرکت‌کننده‌ها در جبهه بود. در کنار بچه‌های نمازخوان و دعاخوان کسانی هم بودند که لات و لوت بودند. مذهبی و مسجدرو نبودند. خیلی از آنها به جبهه رفتند و حتی بسیاری از آنها شهید شدند. فضای انقلاب و جبهه و جنگ آنقدر روی آنها اثر گذاشته بود که آنها را به جبهه کشاند و بسیار هم سلحشوری کردند. در تبلیغات رسمی چنان نشان می‌دهند که تنها یک عده آدم‌های مذهبی خاصی به جبهه می‌رفتند، درحالی که آن موقع این حرف‌ها نبود. دیدهایم که یک عده‌ای از موضع جنگ و رزمند و شهید چه بی‌احترامی‌هایی به جوان‌های بدلباس کرده و می‌کنند. در صورتی که در یک موقعیتی اگر دوباره کشور تهدید شود، چه بسا که خیلی از اینها ایثار و فداکاری کنند و خیلی‌ها که مدعی‌ان، اهل فداکاری نباشند. خاطره بعدی اینکه در یک مقطع جبهه‌ها خالی شده بود. جوانان کم به جبهه می‌رفتند. امام تکلیف کرد که جوانان به جبهه بروند. ۲۰، ۴۰ تا از همین دانشجویهای تهرانی و نیروهای کم داوطلب بودند از سبایر نقاط ایران به مهاباد آمدند. صبح همه جمع شدند که به جبهه بروند. می‌گفتند امام گفته. درحالی که مهاباد کمتر از جبهه نبود. اگر آن نیروها می‌رفتند کارهای آن شهر بحرانی تعطیل می‌شد. ما متوسل شدیم به آقای باطن‌نوری که بچه‌ها همه دارند می‌روند، به امام بگویید، یک پیمای بدهد که این بچه‌ها از مهاباد نروند. با این حال تعدادی از آنها رفتند. این وقایع، کاربزمای بی‌نظیر امام را نشان می‌داد. ایشان کم تبعیض تکلیف می‌کرد ولی اگر چیزی می‌گفت اثر خودش را می‌گذاشت، به‌طوریکه طرف حنی به خدمت در کردستان هم راضی نمی‌شد و تنها می‌خواست برود به خط مقدم. خاطره دیگری که برای من خیلی جالب است و اکنون کم به ۲۲ سال از جنگ گذشته در تبلیغات رسمی جنگ آن را نمی‌بینیم، این است که وقتی فرماندار شهر نقده بودم تعداد ۳۰ اسلحه ژاندارمری، از سوی حزب دموکرات عراق – بارزانی‌ها– در آشنویه نگهداری می‌شد. آن موقع بارزانی‌ها با ایران درگیر نبودن. من زنگ زدم به آقای ظهیرنژاد که فرمانده لشکر ۴۴ بود و گفتن مسعود باکرید می‌گوید که اسلحه‌ها آماده است شما بروید تکمیل بکیرید. آقای ظهیرنژاد برای اینکه برود ۳۰ اسلحه را از آنها تحویل بگیرد، سه روز برای نیروهایش آموزش گذاشت و مأمور دادند که این مسیر ۳۰ کیلومتری را بروند. در حالی که ما خودمان هر روز دو سه نفری می‌رفتیم آشنویه و می‌آمدیم. روزی دیگر خسته شدم. به ایشان گفتم ما خودمان می‌رویم، اسلحه‌ها را می‌آوریم. ایشان گفت: آقا! اینها بچه‌های (منظورش سربازها بود) مردم هستند. من اینها را تحویل گرفت‌ام. باید سالم ببرم و سالم برگردانم. بعد گفت که این هر سرتنگ‌ها ذخیر انقلابند. این حرف برای ما آن موقع خیلی عجیب بود. سال‌های حیاتی جنگ بود. آقای باطنل آمده بودم کردستان. ما می‌خواستیم مناطق جنگی در خاک عراق را نشانانش بدهیم که بچه‌ها چه کار کرده‌اند. ایشان وزیر کشور بود. یکی از بچه‌ها گزارش عملیات‌ها را می‌داد، می‌گفت که یک گردان نوی فلان عملیات خرج شد. من به آقای باطنل گفتم منظور از خرج شد، یعنی نیروها رفته و برگشته‌اند. در همان زمان مسؤولان جنگ می‌گفتند برای اینکه جنگ را خوب پیش ببریم، پنج هزار فرمانده و مدیر می‌خواهیم. من وقتی این حرف‌ها را می‌شنیدم یاد آن خاطره ظهیرنژاد می‌افتادم که جنگ یک کار تکنیکی و سازمانی هم هست و تنها نیاز کافی نیست. این نیروی ایثارگر را باید مدیریت کرد. آن نگرانی‌ای که ظهیرنژاد داشت فوق‌العاده مهم بود.



محمدرضا درویشی در قسمتی از صحبت‌های خود در مراسم صمیمی سالمرگ دوست و همکار قدیمی‌اش گفت: «پرویز مشکاتیان خیلی زود با به عرصه حرفه‌ای موسیقی گذاشت و خیلی زود شهره موسیقی ایران شد و خیلی زود هم رفت. به اعتقاد

من مشکاتیان دین خود را به فرهنگ و موسیقی این سرزمین ادا کرد و تاریخ موسیقی ایران هم گواه این مطلب است…»

اما نگارنده ترجیح می‌دهد برای هنرمند نهایی قائل نشود زیرا چنین ذهنیتی می‌تواند مانع از تداوم ارتباط حسی و اجتماعی هنرمند با مخاطبانش شود. «بیداد» و «دستان» و تصنیف‌های زیبا و شنیدنی که پرویز مشکاتیان برای «محمدرضا شجریان» و زنده‌اد «پرج بسطامی» ساخته برای اثبات تخصص هنرمندانه و جایگاه ماندگار او کافی است اما کسی که با آن سرودهای پرحس و جاندار اوایل انقلاب و شروع جنگ تمحیلی در متن جامعه حضور جاری و همدلانه داشت (یک نمونه مثال‌زدنی‌اش، تصنیف حماسی «رزم مشترک» است)، چه می‌شود که یکبارہ در پیله تنهایی فرومی‌رود و سکوت هفت‌ساله اختیار می‌کند. این بی‌انگیزگی و تبعید خودخواسته با ذات هنرمندی که خوشبینانه در آن حرکت دوران‌ساز تاریخی و اجتماعی

❑

❑

❑

❑

درددل‌های غیر رسمی: درباره سومین دوره مسابقه عکس شوکا

دیگر آرزو نمی‌کنم

محمدرضا شاهرخی‌نژاد



دیگر دوست ندارم آرزو کنم. دلپیش را عرض می‌کنم خدمت‌تان. اما قبل از اینکه بخواهم دلپیش را بگویم این مطلب را بگویم که فردا در خانه هنرمندان راس ساعت ۵ بعدازظهر نمایشگاه سومین دوره مسابقه عکس شوکا با موضوع کوچه برگزار می‌شود. این دوره به غیر از تندیس آهوی مازنی و لوح پیروز که به ترتیب به نفرات اول و دوم اختصاص می‌یابد، بخش ویژه‌ای هم وجود دارد که به نام بهمن جلالی نامگذاری شده است. جلالی داور دو دوره قبلی بود که دیگر بین ما نیست و به همین دلیل رعنا جوادی داوری بخش ویژه را بر عهده گرفت و از میان ۷۵۴ قطعه عکس که در ۱۹۴ عکاس به دبیرخانه مسابقه رسیده بود، یک عکس را انتخاب کرد که برنده یک عکس از عکس‌های بهمن جلالی را برای دیوار خانه‌اش با ارمان خواهد برد. حالا چرا آرزو نمی‌کنم؟ عرض می‌کنم. منتهای بنگارپذی بگویم فردا چه خواهید دید. ۵۸ عکس به دیوار تالار زمستان خانه هنرمندان آویزان هستند و فیلمی از بهمن جلالی

❑

تفاوت دو جهان: زنی در میانه روشنفکری و خیانت

فیلم زندگی کارگردان محبوب هیتلر به سینما می‌آید

مانی فراهانی

طی توافق میان چند شرکت سینمایی اروپایی زندگی لنی ریفتشتال معروف‌ترین کارگردان آلمان نازی، به روی پرده سینما خواهد آمد.

جنی الورد البرتزهاگن نقش لنی ریفتشتال را در این فیلم سینمایی ایفا خواهد کرد. آژانس خانم الورد به خبرنگاران گفته است تهیه‌کنندگان مایل بودند حتماً هنرپیشه‌ای آلمانی نقش لنی ریفتشتال را ایفا کند و برای این کار با جنی الورد (۳۸ساله) قرارداد بستند که امروزه از برجسته‌ترین بازیگران سینما و تئاتر آلمان به شمار می‌رود. فیلم زندگی لنی ریفتشتال یک محصول مشترک به نام متهم فیلم متهم از آغاز سال ۲۰۱۱ در برلین و نیویورک و آفریقا فیلمبرداری خواهد شد و قرار است در سال ۲۰۱۲ به روی پرده بیاید.

به اعتقاد برخی، خانم ریفتشتال به عقاید نازی گرایش نداشت و صرفاً از روی فرصت‌طلبی به ساختن فیلم‌های تبلیغاتی دست می‌زد.

لنی ریفتشتال با ساختن فیلم‌هایی مانند پیروزی اراده و المپیا به عنوان برجسته‌ترین چهره سینمای تبلیغاتی آلمان نازی شناخته شد. گفته می‌شود یوزف گوبلز وزیر تبلیغات رژیم ناسیو نال سو سیا لیستی، ریفتشتال را بااستعدادترین سینماگر کشور می‌دانست و شخص آدولف هیتلر به او علاقه مخصوص داشت. لنی ریفتشتال در زمان



سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۰۶۹ ■ شماره ۱۴۵ دوره جدید ■ پنجشنبه ۱ مهر ۱۳۸۹ ■ ۱۴شوال ۱۴۲۱ ■ ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۰

آخر

در حاشیه: درباره روزگار پرویز مشکاتیان

ای دوست وقت خفتن و خاموشی‌ات نبود

جواد طوسی

Tousi.javad@gmail.com



نقش تهییج‌کننده داشت، همخوانی ندارد و برای او نوعی خودزنی است. مشکاتیان با این خودزنی‌ها گویی می‌خواست از زمانه خود انتقام بگیرد. آن آ‌مانخواهی اولیه او، به یأس و اندوهی بی‌پایان تبدیل شده بود. شروع این جدافتادگی و غربت غمگینانه از زمانی بود که حلقه یاران پرویز مشکاتیان، یک به یک او را تنها گذاشتند. کدورت‌ها باعث شد آثار فروماش‌نشدنی چون «بیداد»، «دود عود»، «دستان»، «جان‌جهان‌بین»، «گنبد مینا» و… دیگر تکرار نشود قائل نشود زیرا چنین ذهنیتی می‌تواند مانع از تداوم ارتباط حسی و اجتماعی هنرمند با مخاطبانش شود. «بیداد» و «دستان» و تصنیف‌های زیبا و شنیدنی که پرویز مشکاتیان برای «محمدرضا شجریان» و زنده‌اد «پرج بسطامی» ساخته برای اثبات تخصص هنرمندانه و جایگاه ماندگار او کافی است اما کسی که با آن سرودهای پرحس و جاندار اوایل انقلاب و شروع جنگ تمحیلی در متن جامعه حضور جاری و همدلانه داشت (یک نمونه مثال‌زدنی‌اش، تصنیف حماسی «رزم مشترک» است)، چه می‌شود که یکبارہ در پیله تنهایی فرومی‌رود و سکوت هفت‌ساله اختیار می‌کند. این بی‌انگیزگی و تبعید خودخواسته با ذات هنرمندی که خوشبینانه در آن حرکت دوران‌ساز تاریخی و اجتماعی

❑

❑

❑

❑

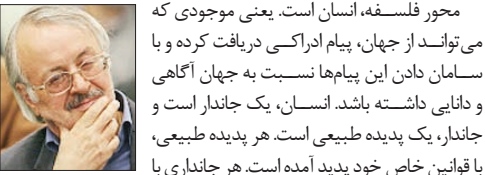


آخر

دغدغه روشنفکری: تفکر فلسفی چیست

این منم، انسان

سیدجیحی یثربی



محور فلسفه، انسان است. یعنی موجودی که می‌تواند از جهان، پیام‌ادراکی دریافت کرده و با سامان دادن این پیام‌ها نسبت به جهان آگاهی و دانایی داشته باشد. انسان، یک جاندار است و جاندار، یک پدیده طبیعی است. هر پدیده طبیعی، با قوانین خاص خود پدید آمده است. هر جاندار با کمک قوا و غرایز خود به هستی خود ادامه می‌دهد. انسان نیز مانند همه جانداران دیگر با کمک قوا و غرایز خود به زندگی خویش ادامه می‌دهد.تأییداینسانهم جاندارِی است مانند جانداران دیگر. انسان در مرحله‌ای از سن خود و لابد در مرحله‌ای از سیر تکاملی خویش، وظیفه دیگری را نیز علاوه بر وظایف زیست طبیعی احساس کرده است و آن وظیفه، مخصوص انسان است و هیچ موجود دیگری چنین وظیفه‌ای را احساس نمی‌کند. آن وظیفه عبارت است از «فهم جهان» و «فهم چون و چرای پدیده‌ها و حوادث جهان». پدیده‌ها و حوادث جهان را همه جانداران به‌گونه‌ای احساس می‌کنند؛ سرمای زمستان، گرمای تابستان، آب، خوراک، حرکت، خوردن، نوشیدن، خوابیدن، بیدار شدن و امثال آن. همه اینها را جانداران انجام می‌دهند. انجام اینها برای جانداران به اساس یک غریزه است، اگر چه در مواردی نیز جانداران کارهایی را بر اساس تربیت انجام می‌دهند، اما به هر حال کار جانداران بیشتر تابع غرایز آنهاست. جانداران در برابر این پدیده‌ها و جریانات مختلفی که با آن روبه‌رو می‌شوند، توان چون و چرا ندارند، جز انسان که از کنار حوادث و پدیده‌های جهان بدون چون و چرا نمی‌گذرد. چرا هوا سرد می‌شود؟ چرا گرم می‌شود؟ آب چیست؟ و چگونه پدید می‌آید؟ و چرا هست؟ و چرا چیست؟ و چرا و چگونه پدید آمده است؟ تنها راهی که انسان برای پاسخ به این پرسش‌ها می‌پیماید، راه واریسی این پدیده‌هاست. فهم جهان نیازمند واریسی تجربی آن است، نه توصیف افسانه‌ای. اما همین واریسی، در دورانی که توان اندیشه‌ه انسان و اطلاعات یابهای او ناچیز است، او را گرفتار توصیف افسانه‌ای حوادث جهان می‌سازد. مثلاً

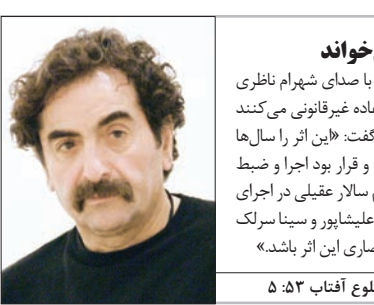
❑



❑

❑

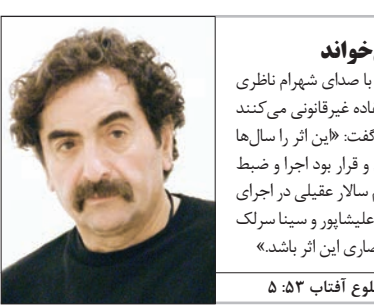
❑



❑

❑

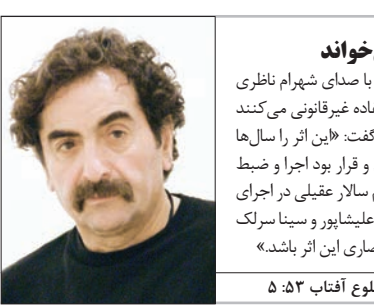
❑



❑

❑

❑



❑

❑

❑